

مجید زمانی اصل

نجوایی گورستانه

در سوگ زنده‌یاد بیژن الهی

دیگرم اندک مجال نیست که ببوسم بال‌های شکسته‌ی رویا را

و

ببرم

هم به یال جاده‌ها به نگاه

رفتار نخ‌بارِ برف را به سفرها

هم بر یتیمیِ کل‌الاشیاء، آه

سردِ سردِ پشت کرده روح به جهان

من!

به سان یک‌دستیِ سمت مزار بی‌حروف تو

بیژن!

### لحظه

درست است برادر

که مورچه‌ی بال‌دار طیرانی کوتاه دارد

با بال‌های مرگ خویش

بال که از تو نگرفته است

از آب و تار

رهایی‌اش نمی‌بخشی

بال کنی او را چرا؟

پرنده‌گان و پروانه‌گان نیز هم

بپذیر

که در دل‌های شکسته

خدا نشسته

...

می‌زند باران بر جلد ساعات  
مثل خنجر، نقر  
و اجساد کلمات می‌روند پیچیده  
به طناف شعر

فرشته‌ی دمشقی چه می‌ماند به جا از تو  
از دل‌ات از غبار دو دیده  
بعد از نشستن به یتیمی  
میان دو گور لامع، دو قصیده  
یکی نزار  
دیگری بلقیس شهیده

#### نشانه

نظر بر منظرها رنج است رنج  
منظم‌تر از ردیف‌ردیف گور بی‌مرده  
در خود تکانی‌ست به نفس‌گیری  
بر آب‌های بی‌عمق  
کرگدن پیر.

به سمت ما ارواح تکیده اما  
خواب اشیاء

نشانه‌های شرطی‌اند به بیداری  
نشانه‌های شرطی‌اند در خواب

#### کتاب‌فروش پیاده‌رو

از دور سراب به اشک‌ها می‌ماند  
اشک‌ها به سراب، در خواب  
نیم‌شب متکا را به چنگ گرفته فریاد می‌زنم:  
کتاب‌ها را بردند، بردند کتاب‌ها را  
در توفان خنده‌های خویشانم  
گرفتار می‌شوم  
بیدار می‌شوم

#### ایکاری

از اشیاء روحانی یکی بال‌هاست  
من بال‌هایم را به خورشید فروختم  
او پر آب‌ها  
به گرده به شیء آسمانی بر دریا مرده  
خورشید کشته‌ی ایکاری‌ام اکنون  
که با روحی کور می‌دوم به سوی نور  
و می‌برد نمک زخم دل را به سور  
به چشم‌ها به چشم‌ها  
نشسته‌اند به نمی از شب‌های دور